

سال نو شد و هنوز سرنخی نداشتیم. تماس های مقتول هم چیز غیرعادی ای نشان نمی داد و فقط سه تماس مشکوک با او گرفته شده بود که متوجه شدیم گوشی خاموش و سیمکارت احتمالا اجاره ای است. روی این سرنخ تمرکز کردم و متوجه شدم که روز قتل ساعت ۱۱ با آن خط به مقتول زنگ زدند و چهار دقیقه مکالمه انجام شده است.

روی تنها سرنخ ماجرا کار می کردم که بانک اعلام کرد سه روز بعد از جنایت ۷/۵ میلیون تومان از حساب مقتول با کارت بانکی از یک طلافروشی خرید شده است.

سریع اطلاعات را از بانک گرفتم و راهی طلافروشی شدم. مرد طلافروش مسافرت بود و مغازه بسته. با او تماس گرفتم و شرایط را گفتم که گفت صبح فردا به اداره آگاهی می آیم. از او خواستم هارد دوربین مداربسته را هم با خود بیاورد.

صبح ساعت ۱۰ مرد طلافروش آمد و از او در مورد خرید ۷/۵ میلیونی پرسیدم که گفت تنها یک نفر از ما در روزهای پایانی سال ۷/۵ میلیون سکه خرید کرد که مرد جوانی بود.

سریع هارد دوربین را گرفتم و با کمک طلافروش خریدار سکه ها را شناسایی کردیم. تصویرش را به همه همکاران دادم و از آنها خواستم در بانک مجرمان دنبال او بگردند، چراکه احتمال دارد مجرم سابقه دار باشد.

چهار روز بعد همکاران اداره جعل اعلام کردند هویت متهم را شناسایی کردند و یک سابقه جعل دارد. سریع اطلاعاتش را گرفتم و روز ۱۵ فروردین با شناسایی محل مخفی شدنش، شبانه به آنجا رفتم و مرد جوان و همسرش را دستگیر کردیم.

صبح ابتدا از همسر او تحقیق کردم و خواستم در مورد قتل مرد خلبان و خانم وکیل توضیح دهد که ادعا کرد بی گناه است و اصلا نمی داند درباره چه چیز صحبت می کنیم.

دو ساعت با او صحبت کردم و بازجویی انجام شد اما همچنان منکر جنایت بود. ساعت ۱۲ مرد جوان را به اتاق بازجویی آوردم و روبه رویم نشست. ساکت بود و سر به زیر. از او خواستم به همه چیز اعتراف کند.

مرد جوان که خودش را سیروس معرفی می کرد، گفت جنایت را قبول دارم. من آقای خلبان و خانم وکیل را کشتم، اما آنها را نمی شناختم. جناب سروان، همسرم بی گناه است و او هیچ نقشی در قتل ندارد و آزادش کنید.

گفتم تو اعتراف کن و اگر بی گناه باشد همین فردا او را آزاد می کنیم.

سیروس شروع به اعتراف کرد و گفت: من چند سال قبل با همسرم آشنا شدم و ازدواج کردیم. این ازدواج دوم من است و از ازدواج اول یک پسر شش ساله دارم. کار من خرید و فروش خودروست و دلالتی می کنم.

چند هفته قبل همسرم بیمار شد و برای عملش به ۲۰ میلیون پول نیاز پیدا کردم. هر کاری کردم این پول جور نشد. تصمیم گرفتم از فروشندگان خودرو سرقت کنم. برای همین آگهی های فروش خودروی روزنامه را بالا و پایین کردم و چشمم به آگهی خودروی مدل بالایی افتاد. با فروشنده تماس گرفتم و رفتم خودرو را دیدم. قیمت خودرو ۱۳۰ میلیون تومان بود و من وقتی وارد خانه اش شدم، دیدم خیلی پولدار است. با چرب زبانی قرار را به فردا موکول کردم و بعد از خروج از منزل تسمه و طناب و چسب خریدم. روز بعد با قصد سرقت به خانه مرد خلبان رفتم و با خودم وسایل و اسلحه و چاقو بردم. حین نوشتن قولنامه، اسلحه را درآوردم و آنها را تهدید کردم. از مرد خلبان خواستم دهان و دست همسرش را ببندد و بعد خودم دستان او را بستم. از آنها خواستم طلا و اموال باارزش و پول نقد بدهند که مرد خلبان مدعی شد هیچ پول و طلائی ندارد و همه را برای انجام کاری فروخته است.

جناب سروان، باور کنید یک لحظه شیطان در جلدم رفت، چاقویی که داشتم را درآوردم و اول مرد خلبان را کشتم و بعد همسرش را. بعد با برداشتن کارت بانکی مقتول از خانه خارج شدم.

حساب را چک کردم و متوجه شدم ۷/۵ میلیون پول داخلش هست و با آن سکه خریدم، سکه ها را فروختم و بدهی ضررهای خرید و فروش خودرو را دادم.

من هیچ ردی از خودم برجای نگذاشتم و نمی دانم چرا دستگیر شدم.

از او پرسیدم چرا با اسلحه مقتولان را نکشتی که ادعا کرد ترسیدم سر و صدا شود و گیر بیفتم. وقتی اعترافاتش تمام شد ساعت را نگاه کردم و عقربه ها روی ساعت ۱۸ بود. شش ساعت بازجویی عامل جنایت هولناک طول کشید.

سریع به رئیس اداره و بازپرس ویژه قتل اطلاع دادم و قرار شد دو روز بعد

او را برای بازسازی صحنه جنایت به آپارتمان شمال شهر ببریم.

او را به محل جنایت بردیم و مو به مو همه صحنه ها را بازسازی کرد. از خانه اش هم اسلحه کلت کشف کردیم. متهم پس از محاکمه به قصاص محکوم و با تایید در دیوان عالی کشور، حکم اجرا شد.

تلاش نوروزی

برای راز گشایی از قتل

بی رحمانه زوج جوان

قتل خلبان و همسرش که قربانی سرقت شده بودند، پرونده ای است که این هفته از

نگاه یک کارآگاه پلیس آن را روایت کرده ایم



آخرین روزهای سال ۹۱ مشغول جمع کردن پرونده های قتل بودم. داشتم برای عید و تعطیلی نوروز برنامه ریزی می کردم که با خانواده هفته اول به کدام شهرها سفر کنیم. همه چیز برای یک نوروز خوب در حال آماده شدن بود. صبح دوشنبه کشیک قتل بودم و صبح به اداره آمدم. چند تلفن فوت مشکوک بود که به تشخیص قاضی ویژه قتل به صحنه رفتم. ساعت ۱۴ فوت مشکوک مرد معتادی در یکی از کوچه های جنوب شهر اعلام شد. از اداره ۱۵ دقیقه ای به محل جنایت رسیدم. پیرمرد ۶۵ ساله که از ظاهرش مشخص بود بی خانمان است، گوشه پیاده رو فوت کرده بود. یکی از معتمدان حاضر در صحنه گفت که پیرمرد بعد از مصرف مواد فوت کرده و پزشکی قانونی هم گفت احتمالا او اوردوز کرده و قتل نیست.

ساعت ۴ عصر در حال برگشت از صحنه به سمت خانه بودم که مامور کلانتری شمال شهر تماس گرفت و گفت: جناب سروان، یک زن و مرد در خانه شان به قتل رسیده اند و دست و پای آنها با طناب و تسمه بسته است. آدرس را گرفتم و اثر ماشین را روشن کردم و به سمت محل جنایت حرکت کردم. وقتی رسیدم محله تقریبا خلوت بود و فقط خودروهای پلیس در خیابان حضور داشتند و جلب توجه می کردند.

پسر ۱۲ ساله ای بیرون خانه گریه می کرد و بی تاب بود. افسر کلانتری گفت: فرزند خانواده ساعت ۴ عصر از مدرسه می آید و با جسد کارداچین پدر و مادرش در خانه روبه رو می شود.

سریع بالا رفتم و گفتم پسر نوجوان به هیچ وجه بالا نیاید. جسد زن و مرد جوان کنار هم درحالی که دهان شان با چسب و دست های شان با تسمه و طناب بسته شده بود، خون آلود کنار یکدیگر قرار داشت.

بررسی اولیه نشان داد مقتول خلبانی معروف و همسرش هم وکیل دادگستری است. پزشک قانونی جسد را معاینه کرد و گفت: سه ساعت از مرگ آنها می گذرد و روی بدن اجساد پنج ضربه چاقو به چشم می خورد.

کار بازپرس پرونده و تیم تشخیص هویت که تمام شد اجساد به پزشکی قانونی منتقل شدند. بازپرس آمد و گفت نظرت چیست؟ گفتم دو فرضیه سرقت یا انتقام مطرح است و پرونده سختی به نظر می رسد.

ساعت ۸ شب به سمت خانه راه افتادم. صبح به اداره رفتم که همکاران گفتند رئیس با تو کار دارد و به دفترش برو. وقتی وارد شدم، گفت: جزئیات قتل دیشب را خواندم و از تو می خواهم خیلی سریع عامل یا عاملان جنایت را شناسایی و دستگیر کنی. پرونده های دیگر را به همکاران بده و فقط روی این پرونده تمرکز کن و آن را به نتیجه برسان. هرچه لازم داری برایت فراهم می کنیم.

حرف های رئیس یعنی این که تا کشف پرونده جایی نرو و تعطیلات برایت معنا نداشته باشد.

عصر به خانه رفتم و موضوع را به همسر و بچه هایم گفتم و از آنها خواستم به مسافرت بروند که قبول نکردند و گفتند کنارم می مانند و شرایط را درک می کنند.

سه روز از قتل می گذشت که چند مظنون را احضار و بازداشت کردیم اما مشخص شد هیچ نقشی در قتل مرد خلبان و همسرش ندارند. آنها را آزاد کردیم و روی همان دو فرضیه سرقت و انتقام تمرکز کردم.

سه روز به سال نو مانده بود، هرچه در مورد انتقام از همکاران، دوستان و اعضای فامیل مرد سرشناس و همسرش تحقیق کردیم به نتیجه نرسیدم و گزینه قتل به خاطر انتقام را کنار گذاشتیم.